

مقدمه

- بیان مساله

رشد روزافزون بزهکاری سیاست گذاران جنایی را با وجود استفاده چندین هزار ساله از سلاح کیفر، بر آن داشته تا در شیوه های پاسخ دهی به این پدیده تغییراتی را پدید آورند. خم غیر کیفری دعوی کیفری به این معناست که برای پاسخ دهی به شماری از گونه های بزهکاری و برخی از بزهکاران می توان از روش هایی نوپدید و با ماهیت غیر قهرآمیز بهره جست.

ختم غیر کیفری دعوی کیفری یکی از بنیادی ترین جلوه های این تغییر گفتمان است که رویکرد و رسالت حقوق کیفری شکلی در برخی گستره ها را باز تعریف نموده است. زیرا آیین دادرسی کیفری در قالب سنتی شاخه ای است که با استفاده از ابزارهای واکنشی قهرآمیز و اصرار بر تعقیب همه گونه های بزهکاری در سراسر فرایند کیفری به دنبال پاسخ دهی به رفتارهای مجرمانه می باشد.

اصلی ترین اثر رویکرد یاد شده متحول ساختن ماهیت و رسالت سنتی آیین دادرسی کیفری است که بموجب آن شاخه مذکور دیگر شامل مجموعه ای از ترتیبات و مقررات برای چگونگی مجازات کردن مجرمان نیست؛ بلکه به بهره جستن از همه قابلیت های سیاست جنایی برای پاسخ دهی به بزهکاری نیز توجه دارد.

- سوالات

۱ - مقام قضایی چگونه و با چه توجیه و رویکردی می تواند از ورود به دعوی کیفری

خودداری نماید؟

۲ - مهمترین اثر ختم غیر کیفری دعاوی کیفری چیست؟

- فرضیات

۱ - مقام قضایی می تواند با رویکردی « منفعت مدار » به ارزیابی جامع تعقیب دعوی

کیفری پرداخته تا در صورت مصلحت پیگرد بعضی از مجرمان را در حد مقرر در قانون

متوقف سازد .

۲ - مهمترین اثر و نفع این راهبرد ، اصلاح مجرمین و متحول ساختن نظام آیین دادرسی

کیفری است.

- ضرورت تحقیق

ضرورت این تحقیق از آنجا نشأت می گیرد که نیاز مبرمی به اتخاذ سیاستی است که نظام

عدالت کیفری در پرتو آن لزوما بر استفاده از ساز و کارهایی مانند توسعه جرم انگاری ها ،

افزایش میزان کیفر ، تعقیب همه گونه های بزهکاری تا پایان فرایند کیفری و اجرای کامل

مجازات بر مرتکبان تکیه نمی کند ، بلکه بهره جستن از همه ظرفیت های نظام حقوقی ،

قابلیت های نهادهای جامعه را به رسمیت می شناسد .

- سابقه تحقیق

چون در زمینه عنوان پایان نامه فوق تحقیقی جامع و کاربردی انجام نگرفته است لذا برای سابقه و پیشینه آن مقاله یا کتابی مختص به این موضوع یافت نشده است و مقالات و نوشته ها همگی به طور جانبی به موضوع فوق پرداخته اند و صرفا آنچه یافت شده است در زمینه حدود اختیار مقام قضایی یا عدم ورود در ماهیت دعاوی بوده است .

و لیکن در این رابطه موارد ذیل به عنوان سوابق مطالعاتی قابل ذکر است :

- ۱ - آماده ، غلامحسین ، ضابطه مندی اختیارات قضایی در تعیین مجازات نظام کیفری ایران ، انگلستان و مصر ، رساله دوره دکتری ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، ۱۳۸۹
- ۲ - بادل ، حمید ، بررسی حدود اختیارات دادستان ، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، ۱۳۸۳
- ۳ - جمشیدی ، عباس ، بررسی جایگاه حقوقی شوراها ی حل اختلاف موضوع ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه ، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، ۱۳۸۳
- ۴ - شیری ، عباس ، عدالت ترمیمی (مبانی و کنشگران) رساله دوره دکتری ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، ۱۳۸۵

- اهداف تحقیق

با تعیین دایره اختیارات مقام قضایی در حل و فصل و اجرای دعاوی کیفری علاوه بر تعیین حریم آزادی های متهم و اجتناب از سوء استفاده مقام قضایی از منصب خود به وی این اختیار را می دهد که در جهت تطابق با شرایط خاص اجتماعی سیاسی و شخصی متهم ، کیفری درخور ، تعیین نماید و دایره اجرای حکم را در حد نیاز توسیع دهد و باعث شود سیاست گذاران جنایی با پیش بینی این راهبرد ، ماهیت و قلمرو آیین دادرسی کیفری را تغییر دهند .

- روش تحقیق

روش تحقیق در این پایان نامه ، همانند روش مرسوم رشته های علوم انسانی ، مطالعه کتابخانه ای است و نگارنده با استفاده از منابع کتابخانه ای به صورت فیش برداری از مطالب مربوطه اقدام به جمع آوری ، جرح و تعدیل آن نموده است .

- سامانه تحقیق

این پایان نامه در دو فصل تنظیم شده است . در فصل اول به بیان مفاهیمی که در پایان نامه مدام با آنها سرو کار داریم پرداخته و همچنین پیشینه بحث را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد و نیز به مبانی ختم غیر کیفری دعاوی کیفری نیز خواهیم پرداخت و در فصل دوم نیز شیوه ها و شرایط ختم غیر کیفری دعاوی و همچنین چالشهای آن را مورد ملاحظه قرار می دهیم .

فصل اول :

مفاهیم، پیشینه و مبانی

مبحث اول : مفاهیم

در این مبحث به بیان مفاهیم می پردازیم و آنها را از لحاظ لغوی و اصطلاحی بررسی می کنیم . مفاهیمی همچون ختم ، قضا زدایی ، مقام ، سیاست جنایی و مقام قضایی از مفاهیمی هستند که در این پایان نامه با آنها در ارتباط هستیم و در ابتدا نیاز است که آنها را از لحاظ مفهوم شناسی مورد مطالعه قرار دهیم .

گفتار اول : مفاهیم لغوی

الف : مفهوم ختم

معنای لغوی واژه ختم بصورت «پایان یک چیز»^۱ و «اثر برآمده از چیزی که به پایان دلالت بکند»^۲ آمده است که به تبع آن، خاتم نیز به دو صورت تفسیر می شود؛ نخست «آنچه را که پایان بخش چیزی است»^۳ که طبق این تفسیر مراد از خاتم النبیین یعنی «پایان بخش انبیاء» می باشد و تفسیر بعدی به معنی « چیزی که به منزله نشانه پایان یافتن شیء یا مظهر پایان چیزی است »^۴ می باشد.

^۱ . علی اکبردهخدا ، لغتنامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا (دانشگاه تهران)، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ج ۶، ص ۹۵۲۸.

^۲ . احمد بن یوسف عبدالدائم ، عمدہ الحفاظ، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۸۹.

^۳ . حسین بن محمد راغب صفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالشامیه و دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۶ق، ص ۲۷۵.

^۴ . عبدالله جوادی آملی ، شریعت در آینه معرفت ، تهران ، نشر رجا ، ۱۳۷۲ ش ، چاپ اول ، ص ۲۰۹.

همچنین واژه فوق دارای استعمالات قرآنی دیگری نیز می‌باشد: «مهر نهادن بر دل کافران»^۱، تهدید پیامبر بر «مهر نهادن بر دل او در صورت تخلف از حق»^۲، «مهر نهادن بر قلب و گوش هواپرستان و گمراهان»^۳ «مهر سکوت نهادن بر زبان برای جلوگیری از سخن گفتن شخص و شهادت گرفتن از دست و پاهای او در قیامت»^۴.

بدین ترتیب، معنای ختم، «پایان یافتن» می‌باشد که در مقابل شروع و آغاز است.^۵ البته تلفظ خاتم (به کسر تاء) نیز به معنای «پایان‌دهنده» است.

ب : مقام

مقام با فتحه روی میم [اول] به معنی جای اقامت ، جای ایستادن ، جای قدم ، منزلت ، رتبه ، پایه و جایگاه تعریف شده است .^۶

«أَقَامُوا»، از ماده «قوم» و «قیام»، ضد قعود است و مصدر آن «إِقَامَةٌ» است به معنی صاف و مستقیم کردن و برپاداشتن. «قیام» به معنای به پا خاستن و ایستادن است. (و البته جمع «قائم» به معنای «ایستادگان» نیز آمده).^۷

^۱ . سوره بقره، آیه ۷ و سوره انعام، آیه ۴۶

^۲ . سوره شوری، آیه ۲۴

^۳ . سوره جاثیه، آیه ۲۳

^۴ . سوره یس، آیه ۶۵

^۵ . سید حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۶ق، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۱.

^۶ . اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، چاپ چهارم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷ م، ج ۵، ص ۲۰۱۷.

^۷ . ابن منظور، لسان العرب، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۸ م، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

«إِسْتِقَامَةٌ» به معنای پایداری کردن؛ «قائم» به معنای ایستاده و برپا؛ «مُقِيم» به معنای ساکن و پابرجا و به‌پادارنده است. «مُسْتَقِيم» به معنای ثابت و پابرجا و بر طریق حق و راست؛ و «قَيُّوم»، از اسماء و صفات الهی، به معنای وجودی است که قائم به ذات است و بدون وابستگی به چیزی، و قیام‌همه موجودات به وجود اوست. «أَقْوَم» هم به معنای پابرجاتر و مستقیم‌تر و صاف‌تر است. «قَوَّامِينَ» نیز صیغه مبالغه به معنای بسیار به‌پادارندگان، و «مَقَام»، اسم مکان به معنای جای ایستادن و اقامتگاه است. «مُقَام» مصدر میمی به معنای اقامت و منزل‌گزیدن است. «قَيِّم» نیز با معنای گسترده‌ای که دارد هم استقامت ذاتی را شامل می‌شود، هم به مفهوم پاسداری و اصلاح و نگهداری دیگران است.

«قَوَّام» به معنای اعتدال و عدالت و حد وسط میان دو چیز است؛ و «قَوَّام» به چیزی می‌گویند که مایه قیام و استقرار است. «تَقْوِيم» نیز به معنای چیزی را ایستاده و برپا کردن و راست کردن. «قَيِّم» نیز یعنی راستی و درستی و پایداری و همچنین به معنای ابدی و جاویدان. «قِيَامَةٌ» را نیز از این رو به این نام خوانده‌اند که روز برخاستن مردم از قبرهاست. «قَوْم» هم به جماعتی می‌گویند که بر تدبیر و برنامه‌ریزی و کارهای خود قائم و مشرف باشند. این واژه‌ها که ذکرشان رفت همه از مشتقات ماده «قَوْم» هستند که دهها بار در قرآن کریم نیز آمده است.^۱

^۱ . سعید خوری شرتونی ، اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد ، ج ۲ ، ذیل ماده « قوم »

ج : قضا

قضاء واژه عربی از ماده قضی می باشد که با مد و قض تلفظ می شود واصل آن « قضای » بوده که بر اساس قاعده صرفی حرف عله « یاء » بعد از « الف » تبدیل به همزه شده است. در کتاب فرهنگ لغات قرآن مجید واژه « قضاء » اینگونه بیان شده است : قضی - یقضی - قضاء و قضیه که اسم فاعل آن قاض « قاضی » و اسم مفعول آن مقضی که در اصل مقضوی بر وزن مفعول از ثلاثی مجرد می باشد که دو حرف عله در کنار هم آمده « واو » تبدیل به « یاء » شده است .^۱

قضاء در لغت دارای معنای بسیاری است از جمله به معنای زیر میتوان اشاره نمود :

۱. خلق و آفرینش : ففضهن سبع سموات^۲. خداوند آسمانهای هفت گانه را آفرید.

۲. رای : والله یقضی بالحق^۳. خداوند به حق حکم و داوری می کند

۳. اتمام و به آخر رساندن : فاذا قضیتم مناسککم^۴. هنگامیکه عبادات حج را به اتمام رساندید

۴. امر و فرمان : وقضی ربک الا تعبدوا الا اياه^۵. پروردگارتو دستور داده که جز او را عبادت

نکن.

۵. اراده : واذقضی امرا^۱. چون اراده آفریدن چیزی کند.

^۱ . معصومه فرح اکبری ، فرهنگ لغات قرآن مجید، نشر نصر ثابت ، چاپ اول ، ۱۳۸۲ ، ص ۳۰۹

^۲ . سوره ، فصلت ، آیه ۱۲

^۳ . سوره ، مومن ، ۴۰

^۴ . سوره ، قصص ، ۲۹

^۵ . سوره ، اسری ، ۲۳

۶. فراغ : قضی الامر الذی غیر تستغثیان.^۲ در قضای الهی راجع به امری که سوال کردید

چیزی حکم شده

۷. ادای قرض : قضیت دینی. دینم را ادا نمودم

۸. اظهار : فی نفس یعقوب قضیها.^۳ در دل یعقوب غرضی بود که اداء شد.

۹. اعلام : وقضینا الیه ذلک الامر.^۴ براوین فرمان را وحی کردیم

مرحوم صاحب جواهر به ده معنی برای قضاء ذکر نموده که عبارتند از: حکم، اعلام، علم، قول، قسم، فعل، اتمام، فراغ^۵. ایشان در ادامه واژه حکم را بهترین معنی برای قضاء ذکر می کنند و می فرمایند: « و فیہ انه بمعنی الحکم الذی اولی المعانی فی الصحاح والقاموس اولی من ذلک »^۶

هم چنین به معنای پرداختن و رواکردن حاجت نیز آمده است.^۷

مرحوم نفیسی در تعریف آن می گوید: « قضا حکم و فرمان و امر و فرموده و فتوی و کار و کردار و فعل و عمل و سرنوشت و تقدیر و قسمت و طالع و مرگ و اجل و حادثه و ماجرا

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۷

۲. سوره یوسف، آیه ۴۱

۳. سوره یوسف، آیه ۶۸

۴. سوره حجر، آیه ۶۶

۵. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ق، جلد ۴۰، ص ۳

۶. همان، جلد ۴۰، ص ۷ و ۸

۷. مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی، القاموس المحیط، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق، ذیل ماده ق

و سرگذشت و اتفاق و ورود و رسیدن و کوچ و رحلت و اداء و به جا آوردن و گزاردن و ترک و گذاشتن وقت و به جا آوردن عبادتی که وقت آن گذشته است.^۱

با همه این احوال بهترین اقوال در معنای لغوی قضاء همان حکم و قسم است زیرا این دو معنی از مشهورترین معانی حقیقی هستند و بدون قرینه نیز استعمال می شوند.

درجای دیگری آمده است قضاء اصلش قطع و فصل است و هنگامی که قاضی حکم می کند به نحوی جدایی می اندازد و در لغت قطع چیزی و تمام کردن آن است کل چیزی که حکم شود یا تمام شود یا خاتمه یابد یا اداء گردد یا امضاء شود یا نفوذ یابد.^۲

درفرهنگ لغت دهخدا: قضاء به معنی «دادرسی و دادرسی کردن / اجرای قانون کردن / اجرای عدالت نمودن / دادرسیدن / عدل ورزیدن» است.^۳

درفردات راغب: قضاء به معنی حکم، وضع، قسم و بیان ذکر شده است.^۴

قضاء برحسب قاعده مشتقات و تصریح ارباب لغت به معنای حکم و فرمان است گرچه وضع آن برای حکم چنانچه اصل هم مقتضی است به سر حد تخصص و تخصیص نرسیده است.^۵

قضاء به معنی حکم، صنع، ختم بیان معنی شده است.^۱

^۱ . ناظم الاطباء، فرهنگ نفیسی، جلد ۴، واژه قضاء

^۲ . مجد الدین الجزری معروف به ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار، انتشارات اسماعیلیان، جزء ۳، تحقیق محمود محمد الطباحی، قم، ایران، ۱۳۶۷، ص ۴۳

^۳ . علی اکبر دهخدا، لغت نامه، موسسه لغت نامه دهخدا و دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۷۳ ش، جلد ۱۳، ص ۲۸

^۴ . حسین راغب اصفهانی، پیشین، ص ۱۷ و ۱۸

^۵ . محمد سنگلجی، قضاء در اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، ص ۹

محمد معین در فرهنگ فارسی قضاء را به معنی بجا آوردن ، ادا کردن ، مردن ، در گذشتن ،
دادرسی کردن و حکم الهی آورده است .^۲

در مصباح المنیر هم قضا و قضاوت به معنی حکم کردن ، حکمیت بین دو طرف خصم
می باشد .^۳

و در ترمینولوژی حقوق : قضاء در لغت به معنی ختم و فراغ معنی شده است .^۴

در مقایسه اللغه : قضاء به معنی حکم و فصل خصومت آمده است .^۵

در لسان العرب قضاء: به معنی زیادی آمده است و آنچه مورد نظر است عبارت است از
حکم و فصل خصومت .^۶

د : دعوی

دعوا در لغت به معنی ادعا کردن ، خواستن ، ادعا ، نزاع و دادخواهی آمده است

همچنین تعاریف دیگری نیز برای آن ارائه شده است ، از جمله « دعوا عبارتست از

^۱ . زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به (شهید ثانی) ، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام ،
چاپ اول ، موسسه المعارف الاسلامیه ، ۱۴۱۳ ق ، جلد ۱۲ ، ص ۳۲۵

^۲ . محمد معین ، فرهنگ فارسی ، چاپ دهم ، انتشارات هنرور ، ۱۳۸۶ ، جلد ۲ ص ۵۸-۲۶

^۳ . احمد بن محمد بن علی الفیومی مقری ، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر ، دارالهجره ، چاپ اول ، قم ،
۱۴۰۵ ، جلد ۲ ، ص ۵۰۷

^۴ . جعفری لنگرودی ، محمد جعفر ، ترمینولوژی حقوق ، انتشارات گنج دانش ، ۱۳۸۶ ، ص ۵۴۷

^۵ . احمد بن فارابی ابن ذکر یا بن محمد القزوینی الرازی ، معجم مقاییس اللغه ، به کوشش عبدالاسلام محمد
هارون ، دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۴۰۴ ، جلد ۵ ، ص ۹۹

^۶ . جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی ، لسان العرب ، لبنان ، بیروت ، دارالاحیاء ، [بی تا] ، ص

عملی که برای تثبیت حقی صورت می گیرد یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز واقع

شده باشد .^۱ »

گفتار دوم : تعریف اصطلاحی

الف : تعریف مقام قضایی

سوال این است که سمت قضائی چیست و چه کسانی سمت قضائی دارند ؟ در زمینه قاضی و سمت قضایی دو دیدگاه وجود دارد ؛ یک دیدگاه این است که مفهوم سمت قضایی مفهومی عام و کلی است و همه دارندگان پایه های قضایی را شامل می شود . در این رابطه می توان به صورت مذاکرات مجلس تصویب قانون اساسی مراجعه نمود . در این مجلس در مورد بحث مسئولیت قضایی قاضی نماینده ای اظهار می دارد : « علاوه بر قاضی، قضات تحقیق هم هستند، چه بسا قاضی و حد تقصیر قاضی به خاطر جهاتی باشد که آن بازپرسها و قضات تحقیق هم دخالت داشته باشند. بنابراین، هرکس که در این راه مقصر است (مسئول است) این از این جهت است که بیشتر در امور محوله، دقت نمایند و حکمی اشتباهاً صادر نمایند. »

رئیس مجلس بررسی قانون اساسی نیز می گوید : « آقایان بنده هم برای خودم نوبت گرفته بودم که صحبتی را خدمتتان عرض کنم و آن این است که هرگاه در اثر تقصیر یا تقصیرات یا اشتباه قاضی ضرر و زیان مادی یا معنوی از طرف قاضی متوجه بشود، در صورت تقصیر، بر

^۱. متین دفتری ، احمد ، آیین دادرسی مدنی ، جلد اول ، ش ۶۲ ، ص ۳۳۳

طبق موازین اسلامی، مقصر ضامن است (چه قاضی و چه بازپرس) و در غیر این صورت، دولت طبق موازین اسلامی، ضامن است»^۱

بنابراین، استفاده مطلق از کلمه قاضی بوده و خصوصیتی در سمت قضایی وجود نداشته است و لذا مفهوم وسیع آن کلیه قضات محاکم و دادسرا و تصمیمات آنها را شامل می‌گردد. دیدگاه دیگر آن است که سمت قضایی منحصر در مواد مذکور به معنای دادرس است؛ و به دلایل ذیل استناد می‌نمایند:

اولاً: اصل ۱۷۱ و ماده‌ی ۵۸ ق.م.ا. متخذ از روایات و نظر مشهور فقیهان است که ملاک و معیار برای خطای حاکم و قاضی قرار گرفته است. از منظر روایات و فقها، قاضی کسی است که در مقام فصل خصومت برآید و چون قضات دادسرا چنین وظیفه‌ای ندارند، پس این واژه از آنها و تصمیماتشان انصراف دارد. از طرف دیگر، اگر اطلاق این واژه ادعا گردد، می‌توان گفت چون در زمان تشریح حکم و صدور روایات نهادی به نام دادسرا وجود نداشته است، ادعای حمل مفهوم قاضی بر قضات دادسرا بر اساس اطلاق وجهی ندارد.

ثانیاً: مطابق قواعد و اصول کلی مسئولیت مدنی، هر کس موجب ورود خسارت به دیگری گردد دارای مسئولیت شخصی است و باید از اموال خویش جبران نماید. در موارد شک در اینکه آیا به قضات دادسرا قاضی اطلاق می‌گردد تا از مصونیت قضایی برخوردار گردند، می‌گوییم چون مصونیت قضایی امری استثنایی و خلاف قاعده است، باید به قدر متیقن آن تمسک نماییم و قدر متیقن قضات محاکم می‌باشند.

^۱ . صورت مشروح مذاکرات بررسی قانون اساسی، جلسه شصت و چهارم، چاپ اول، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۷۵۶

ثالثاً: گفته می‌شود دادسرا قاضی نیست، بلکه متقاضی و طرف دعوی است؛ زیرا او به نام جامعه اقدام می‌کند؛ یعنی دادسرا دعوایی را دنبال می‌کند که به جامعه تعلق دارد و بدین جهت گفته می‌شود دادسرا وکیل جامعه است؛ او فقط اختیار تعقیب و اجرای دعوی عمومی را دارد نه حق اصدار حکم.

بنظر می‌رسد دیدگاه گروه اول با واقعیت‌های عملی سازگارتر است و بر این اساس، سمت قضایی، سمت کسی است که به شغل قضا و فصل خصومت و ترافع اشتغال دارد.^۱

بنابراین سمت قضایی شامل تمامی قضات اعم از قضات دادگاههای بدوی، تجدید نظر، دیوان عالی کشور، قضات دادگاه انقلاب، دادگاههای نظامی و دادگاه ویژه روحانیت، دادستانها و معاونان ایشان و بازپرسها و دادیارها نیز می‌گردد. رئیس اجرای احکام نیز چون پایه قضایی دارد، قاضی محسوب می‌شود؛ زیرا به دلالت ماده ۱۵ آیین‌نامه اجرایی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای احکام از جمله واحدهای بخش قضایی است که اداره آن را به استناد تبصره ماده مذکور می‌توان به معاون قضایی محول کرد. در تبصره ۲ ماده ۲۶ آیین‌نامه مذکور نیز مقرر شده است که رئیس واحد اجرای احکام باید دارای پایه قضایی باشد و در نتیجه رئیس واحد اجرای احکام معاون قضایی خواهد بود که دارای پایه قضایی است و همچون قضات دیگر می‌تواند از بند ۲ ماده ۱۸ قانون مارالذکر استفاده کند.

ریاست قوه قضائیه نیز سمت قضایی است. لذا با طرح این مسئله که رئیس قوه قضائیه که شخصاً مجتهد و فقیه جامع الشرایط است، بعد از حکم تصدی سمت از طرف مقام معظم

^۱. محمد جعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۳۷۲

رهبری، بواسطه احکام صادره رئیس قوه قضائیه، سایر قضات محاکم مجاز به دادرسی قضائی میباشند، به طریق اولی، شخص رئیس قوه، صلاحیت و قابلیت هر گونه رسیدگی قضائی را دارد، و بررسی احکام صادره محاکم و درخواست نقض توسط رئیس قوه قضائیه، مغایرتی با مبانی حقوقی ندارد.^۱ و لذا عنوان سمت قضائی برای توجیه اقدامات قضائی توسط رئیس قوه قضائیه، به تصویب رسید.

ب: تعریف صلح

در فقه صلح چنین تعریف شده است: « صلح ، امری است که برای فیصله دادن به نزاع طرفین دعوی ، تشریح شده است . »^۲

در بسیاری از کتب فقهی نیز شبیه همین تعریف دیده می شود . یکی از فقها فرموده است که ظاهرا این تعریف از فقهای اهل سنت اقتباس شده است .

زحیلی در تعریف عقد صلح چنین آورده است: « صلح ، عقدی است که برای رفع نزاع وضع شده است . »^۳

یکی دیگر از حقوقدانان نیز برای صلح دو معنی در نظر گرفته اند: الف: معنی اعم - یعنی صلحی که در مقام رفع تنازع محقق یا محتمل نباشد ، خواه مسبوق به حد باشد خواه نباشد .

^۱ . عبداللهی ، علی ، بررسی ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۲۸ / ۰۷ / ۱۳۸۱ ،

پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه مازندران ، ص ۷۴

^۲ . محمد حسین کاشف الغطاء ، تحریر المجله ، مکتبه فیروز آبادی ، قم ، ج ۲ ، ص ۳۶

^۳ . وهبه زحیلی ، الفقه الاسلامی و ادلته ، نشر موسسه الاعلمی ، بیروت ، ۱۴۰۴ ق ، ج ۶ ، ص ۴۳۰

ب : به معنی اخص - یعنی صلحی که مسبوق به حق نبوده و در مقام رفع منازعه محقق یا

محتمل هم نباشد .^۱

ج : تعریف دعوی

دعوی یا مرافعه یا ترافع در اصطلاح عبارت از اختلاف و مناقشه است بین دو طرف یا دو حریف که اظهار و ادعایشان با یکدیگر معارضه دارد. ادعای یک طرف که موجب مرافعه است موسوم به تعقیب یا دادخواست بوده و دعوی بمعنای اخص نیز نامیده میشود و ادعای طرف مقابل که عکس العمل (واکنش) دادخواست یا دعوی اقامه شده است ، آن را دفاع یا جواب (پاسخ) نامند. جمع بین دادخواست یا دعوی بمعنای اخص از یک طرف و دفاع از طرف دیگر، دعوی بمعنای اعم را تشکیل میدهد.^۲

د : تعریف تعلیق تعقیب

تا اصلاحات سال ۱۳۵۲ و الحاق ماده ۴۰ مکرر به قانون آیین دادرسی کیفری آشنایی با این نهاد در سطح کرسی های دانشگاهی بود . با تصویب ماده مذکور تعلیق تعقیب به عنوان یکی از اقدامات قضایی دادرسی تحت شرایطی پذیرفته شد .

در تعریف تعلیق تعقیب می توان گفت : « اجتماع شرایطی که با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی متهم و به ویژه خصوصیات روانی او و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب

^۱ . محمد جعفر جعفری لنگرودی ، دانشنامه حقوقی ، جلد پنجم ، موسسه انتشارات امیر کبیر ، چاپ چهارم ،

۱۳۷۵ ، تهران ، ص ۹۵ و ۹۶

^۲ . همان ، ص ۲۶۰

جرم شده ، موجب معلق شدن تعقیب متهم می شود .^۱ به عبارت دیگر « معلق نمودن پیگرد
دعوی کیفری از سوی دادستان برای یک دوره زمانی معین را تعلیق تعقیب دعوی کیفری
گویند .^۲»

ارسال پرونده به دادگاه جنحه برای تایید قرار تعلیق نتیجه ای جز تراکم هر چه بیشتر کار
دادگاهها نداشت . قانونگذار با توجه به رفتار محتاطانه دادستانها ، در ماده ۲۲ قانون اصلاح
پاره ای از قوانین دادگستری مصوب تیرماه ۱۳۵۶ به آنان ابراز اعتماد بیشتری نمود و ضمن
تایید شرایط مندرج در ماده ۴۰ مکرر ، مقرر داشت که از این پس دادستان می تواند راسا قرار
تعلیق تعقیب متهم را صادر کند و نیازی به ارسال پرونده به دادگاه وجود ندارد .

در شرایط کنونی قانون اصلاحی سال ۱۳۸۱ بحث راجع به اقتضاء تعقیب را به سکوت
برگزار نموده است . لیکن در پیش نویس قانون آیین دادرسی کیفری که در دست تهیه است با
لحاظ تقریبی همان شرایط مندرج در ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری
مصوب تیرماه ۱۳۵۶ ، تعلیق تعقیب پیش بینی شده است .

و : تعریف ختم غیر کیفری

ختم غیر کیفری دعاوی کیفری راهبرد جدیدی در قلمرو سیاست جنایی بشمار می رود که
امروزه به صورت نظام مند مورد توجه سیاست گذاران جنایی واقع شده است . تغییر در

^۱ . منوچهر خزانی ، آیین دادرسی کیفری ، تقریرات دوره کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه شهید
بهشتی ، ۱۳۷۲ ، ص ۴۷

^۲ . آشوری ، محمد ، آیین دادرسی کیفری ، جلد نخست ، انتشارات سمت ، چاپ پانزدهم ، ۱۳۸۸ ، ص ۸۵

الگوهای عدالت کیفری به شکل های متعددی متبلور می شود که یکی از این تغییرها کم کردن حجم دعوای دادگاهها است .

مطابق این رویکرد عدالت کیفری آرام آرام جنبه نارسمی پیدا کرده و در پرتو آن طرفین دعوای کیفری تحت نظارت مقام قضایی به حل و فصل اختلافات مبادرت می ورزند . به این سان ، الگوی ناب عدالت خواه به دنبال تشریفات زدایی و حتی تشکیلات زدایی در زمینه چگونگی رسیدگی به دعوای کیفری است .

عدالت کیفری سنتی بدون انعطاف و توجه به نظرهای نقش آفرینان دعوای کیفری به دنبال پاسخ دهی به بزهکاران است . در پرتو رویکرد سنتی به عدالت کیفری امکان پس روی کیفری و گسست معرفت شناسانه در حقوق کیفری وجود نداشته و مقام های قضایی مکلفند به صورت یکجانبه و بر پایه معیارهای سنتی مانند احراز ارکان / عناصر بزهکاری به تعقیب و کیفر دهی مجرمان مبادرت ورزند .

در حالی که ختم غیر کیفری از رهگذر راهبردهای جدید خصوصا عدالت ترمیمی و توافقی عقب نشینی نموده و در برخی قلمروها و نسبت به شماری از بزهکاران با نرمش کیفری برخورد می کند .^۱

^۱ . عباس شیری ، رفتار کرمتم مدار با بزه دیدگان ، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم ، شماره ۴ ، ۱۳۸۶ ،

ه : تعریف سیاست جنایی

اصطلاح سیاست جنایی برای اولین بار توسط آنسیلم فون فوئر باخ در کتاب حقوق کیفری او که در سال ۱۸۰۳ میلادی منتشر گردید به کار برده شد. در مورد سیاست جنایی می توان دو مفهوم مضیق و موسع را در نظر گرفت.

۱- مفهوم مضیق: جرم انگاری و برخورد کیفری توسط دولت با مجرمین، برجسته ترین شکل برخورد با جرم و مجرم می باشد به همین علت نخستین کاربردهای سیاست جنایی در معنایی معادل حقوق کیفری یا سیستم کیفری که مبتنی بر جرم - مجازات و قانون می باشد بوده است از نظر فوئر باخ سیاست جنایی «مجموعه شیوه های سرکوب گرانه ای که دولت با استفاده از آنها علیه جرم واکنش نشان می دهد»^۱ می باشد.

در تعریف فوئر باخ سیاست جنایی به شیوه های سرکوبگر، اعمال شونده از سوی دولت و علیه جرم محدود شده است که در مقایسه با تحولات مفهوم سیاست جنایی می توان آن را مفهوم مضیق سیاست جنایی و یا سیاست کیفری نامید.^۲

۲- مفهوم موسع: هر کدام از ارکان سه گانه مفهوم مضیق سیاست (مرجع اعمال سیاست؛ شیوه سرکوبگرانه، موضوع جرم)، در فرایند تحولات توسعه یافته است. فون لیست در اواخر سده نوزدهم سیاست جنایی را «مجموعه منظم اصولی که دولت و جامعه به وسیله آنها

^۱. کریستین لازرژ، درآمدی به سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر میزان، بهار ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۳۹

^۲. علی حسین نجفی ابرندآبادی، از سیاست کیفری تا سیاست جنایی، دیپاچه درآمدی به سیاست جنایی، تهران، نشر میزان، بهار ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۱۱ و ۱۰